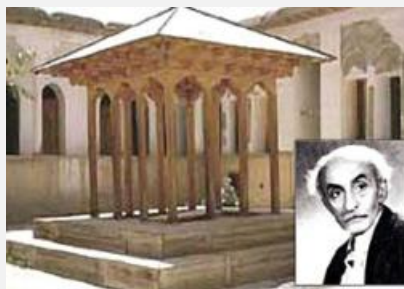


دو سنگری که نیما در آن می‌جنگید

نیما با پشت زدن به افاعیل عروضی، اصالت شکل و ظرف و وزن را برای هنر لازم ندانست و آب در خوابگاه مورچگان ریخت و از شعر خود که متفاوت بود و ضدکهنگی نظامی به وجود آورد ...



14 دی سالمرگ پدر شعرنو ایران

دو سنگری که نیما در آن می‌جنگید

جام جم آنلاین: نیما با پشت زدن به افاعیل عروضی، اصالت شکل و ظرف و وزن را برای هنر لازم ندانست و آب در خوابگاه مورچگان ریخت و از شعر خود که متفاوت بود و ضدکهنگی نظامی به وجود آورد و به طور سنجیده، آرام، حساب شده و سیستماتیک و غیرعجولانه، اما در عین حال انقلابی و سنت‌شکن « شعرنو؛ را در عالم شعر و ادب ایران زمین به وجود آورد. او نمی‌خواست فقط بشکند و دور بریزد، بلکه می‌خواست با حفظ اصل و اساس و بن و پایه نوسازی و تجدید بنا نماید کثری و کاستی‌ها را اصلاح کرده و جبران نماید.

شعر مانند همه شاخه‌های دیگر هنر پدیده‌ای متحرک، پویانده و فعال است، رشد می‌کند، قد می‌کشد، بالنده و پویاست، یک لحظه در جایی خود باقی نمی‌ماند و هر لحظه با جوش و خروشی در خور به جلو و جلوتر می‌رود.

شعر پویای سبک خراسانی و سبک زیبا و مواج و عشق‌انگیز عراقی در دوره‌ای از زمان به سکون و توقف رسید که مقصود عصر صفوی و بخشی از سبک هندی است. منهای شعرهای زیبایی صائب و کلیم و بیدل و برخی دیگر از شاعران مترقی این سبک که دیدیم دوره بازگشت بر شعر تحمیل شد که مسلم است ارا به زمان به عقب بر نمی‌گردد و شعر هم که فرزند طبیعی زبان و زمان است و موجودی لازم‌الرشد نمی‌تواند به عقب برگردد و در نتیجه این دوره طولانی شد و با همه فخامت و طنطنه‌ای که در شعر مثلاً سروش اصفهانی، مجمر اصفهانی، ادیب الممالک فراهانی، محیط قمی، ادیب نیشابوری (میرزا عبدالجواد) و استاد بهار و غیره و غیره بود دیگر شعر به بن‌بست رسیده بود و زمان زبانی دیگر می‌طلبید. دیدیم که علی اسفندیاری (نیمایوشیج) بیرق این انقلاب هنری و نهضت ادبی را به دوش گرفت و کاری کرد کارستان.

نیما با پشت زدن به افاعیل عروضی، اصالت شکل و ظرف و وزن را برای هنر لازم ندانست و آب در خوابگاه مورچگان ریخت و از شعر خود که متفاوت بود و ضدکهنگی نظامی به وجود آورد و به طور سنجیده، آرام، حساب شده و سیستماتیک و غیرعجولانه، اما در عین حال انقلابی و سنت‌شکن « شعرنو؛ را در عالم شعر و ادب ایران زمین به وجود آورد.

او نمی‌خواست فقط بشکند و دور بریزد، بلکه می‌خواست با حفظ اصل و اساس و بن و پایه نوسازی و تجدید بنا نماید کثری و کاستی‌ها را اصلاح کرده و جبران نماید، او اصول شعر را حفظ کرد چرا که ریشه شعر همیشه در خاکی است که پیشینیان آن در آن بوده‌اند.

شعر از هنرهای دیگر جدا نیست؛ از علم و فکر و فرهنگ جدا نیست. شعر از مردم جدا نیست، لذا با مردم زندگی می‌کند و تا انسانی بر خاک زنده است، شعر هم زنده است. او حتی وزن را حفظ کرد، قافیه را به عنوان زنگ مطلب نگه داشت و اجازه داد شعر سیر طبیعی خود را داشته باشد، اما به او زور نگفت.

بند و زنجیر به پایش نبست و او را جبرا و قهرا به این طرف و آن طرف نکشاند، بلکه اجازه داد تا این طفل رو به رشد به راه خود اما با نظارت ادامه دهد.

نیما فرزندی سر راهی نبود؛ او در خانه امن و بزرگی زیسته بود که صدها شاعر و نویسنده و مورخ و ادیب و هنرمند در آن زیسته بودند. او یک ایرانی بود؛ یک ایرانی شعر دوست شعرخوان شاعر.

او مطمئناً حافظ، سعدی، مولانا، ناصرخسرو و تاریخ بی‌هقی و چه و چه‌های دیگر را خوانده اما سعی کرده است که در عالم شاعری بچه سر به زیر حرف‌شنوی مطیع کم‌رویی نباشد.

او خواست نظامی نو پدید آورد و آورد، بنایی نو بسازد و ساخت، اما این نظم نو با رشته‌های محکم و استوار به نظم‌های قبلی متصل است. بنایی که او ساخت خانه‌ای در بیابانی گسترده و تفتیده یا جزیره‌ای تنها در اقیانوسی وسیع نیست، بلکه تمدنی است برآمده از تمدن‌های قبلی و خانه‌ای رفیع است در کنار خانه‌های بزرگ و کوچک دیگر. « از نوادر واقعات و از مغتنم‌ترین و سعادت‌آمیزترین اتفاقات برای سرگذشت شعر فارسی یکی هم این است که استاد بزرگوار ما - نیما یوشیج - قادر نبوده است (و با اطمینان قاطع

می‌گویم) مقلد باشد و ادای تلمج به سبکی از سبک‌های قدیم شعر فارسی را به نحو کامل، چنان که باید درآورد(1)؛

چه بهتر که نیما نتوانست خوب تقلید کند یا اصلاً تقلید نکند. ما در عرصه شعر فارسی مقلدان چیره‌دست بی‌شماری داریم.

فردوسی ده‌ها مقلد دارد، سعدی صدها مقلد دارد، حافظ هزاران مقلد دارد و بزرگان دیگر هم از این قرار. گاه هم بسیار استادانه تقلید کرده‌اند و کلام زیبا و دلنشینی دارند مثلاً سروش اصفهانی و قانانی شیرازی و وصال و مجمر و دیگران اما عظمت ناصر خسرو، خیام، مولانا، سعدی و حافظ همچنان در جای خود باقی است.

نیما می‌توانست – اگر می‌خواست – به راه یکی از شاعران بزرگ سلف برود همچنان که مدتی هم شعر کلاسیک گفت اما بسیار ضعیف و نارسا و خدا را شکر که خیلی زود متوجه شد که اگر خیلی مقلد توانا و چیره‌دست باشد، از قانانی و ادیب‌الممالک بالاتر نخواهد رفت و قهراً باید نظمی نو به وجود آورد و اساسی نو به پا کند.

نیما نمونه بارز یک شاعر پاکباز بود. مانند طبیعت مازندران که جوی پیچ‌پیچ شعرش پیدا و ناپیدا از لای علف‌ها بگذرد.

نیما از نظر خانوادگی برای خود نسبی از نژاد شاهان طبرستان قائل بود و می‌گفت «نیما؛ « نام یکی از سرداران یا قهرمانان طبرستان است.

در مازندران بزرگ شده بود در روستای یوش که طبیعتی زنده و زیبا دارد جایی که در تمام عمر نیما دوستش داشت و همواره دلش به یاد زادبوم سبز و خرم و پر آب و باران خیز خود می‌تپید:

از پس پنجاهی و اندی ز عمر/ نعره‌ها می‌آید مرا از هر رگی

کاش بودم دور دور از هر کجا/ چادری و گوسفندی و سگی

اگر طبیعت در شعر نیما تا به این اندازه گسترده، رنگین و با نشاط است، به خاطر این است که طبیعت در شعر منوچهری دامغانی نیز آن همه گسترده، رنگین و با نشاط است که هنوز پس از گذشت چند قرن وقتی شعر او را می‌خوانی، صدای پرندگانش را و بوی گل‌هایش را و ترنم نسیمش را با همه وجودت حس می‌کنی. اگر نیما شاعری است که عشق را در ذروه پرشکوه آن نشان می‌دهد.

به خاطر آن است که «عشق؛ « در شعر قدمایی پارسی همیشه عنصری پرشکوه و دوار انگیز بوده است. در حقیقت عشق واژه کلیدی شعر پارسی است.

نیما از همان واژگانی بهره می‌برد که شاعران سلف بهره برده‌اند. نیما یکی از آخرین حلقه‌های زنجیره استوار و پرهیبت شعر فارسی در زمان خود بود که ضمن حفظ وابستگی‌های نیرومند خود به پیشینیان، ابتکار و خلاقیت خود را نیز در پیکر پولادین شعر پارسی دخالت داد.

دنیا را به گونه‌ای دیگر نگریست، طبیعت را با همه وجود خود لمس کرد، به استبداد وزن و قافیه و قوانین لایتغیر آن اعتراض کرد. با استفاده از توانش اوزان عروضی بلندی و کوتاهی‌های زیبایی در شعر به وجود آورد. به قافیه گفت تو دنبال من بیا، نه من دنبال تو. به وزن گفت من تو را برمی‌گزینم نه تو مرا.

به قول آل‌احمد، نیما رسم دیرینه قافیه بندی را لگدکوب کرد. می‌دانیم باز به قول آل‌احمد «پایه وزن شعر نیما روی وزن طبیعی کلمات و جملات است؛ « البته در شعرهای جوانی‌اش با همه تر و تازگی و نوگرایی‌شان لزوم رعایت وزن کار خودش را می‌کرد؛ کما این که در «منظومه افسانه؛ « که آن را در سال 1300 شمسی به صورت 4 پاره پیوسته و مصرع پنجمی با قافیه‌ای دیگر و غیر مکرر سروده است با شروع:

در شب تیره دیوانه‌ای کاو/ دل به رنگی گریزان سپرده

در دره سرد و خلوت نشسته/ همچو ساقه گیاهی فسرده

می‌کند داستانی غم آور

تا آنجا که می‌گوید:

ای فسانه، فسانه فسانه / ای خدنگ تو را من نشانه

ای علاج دل، ای داروی درد / همره گریه‌های شبانه

با من سوخته در چه کاری؟

که می‌بینیم حتی نام «افسانه« که نامی دخترانه است و در این شعر معشوقه شاعر است به «فسانه« تبدیل می‌شود؛ در حالی که اگر فرخی سیستانی گفته است:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر

نکته: نیما یکی از آخرین حلقه‌های زنجیره استوار و پرهیبت شعر فارسی در زمان خود بود که ضمن حفظ وابستگی‌های نیرومند خود به پیشینیان، ابتکار و خلاقیت خود را نیز در پیکر پولادین شعر پارسی دخالت داد اینجاست افسانه به معنای داستان و حکایت غیرواقعی است. نام دختر که افسانه باشد ممکن است از باب تحبیب یا تصغیر «افسانه« بشود، اما فسانه نمی‌شود.

به هر حال در شعرهای نخستین هنوز مانیفست خود را در شعر و شاعری تهیه و صادر نکرده بود، اما شعرهای بعدی او بیشتر نو و به قول خودمان «نیمایی« هستند. در شعرهای مفصل او که آن را در 21 بهمن 1323 شمسی یعنی 23 سال بعد از منظومه افسانه سروده زبان طبیعی کاملاً در شعرش حفظ می‌شود، وزن با موزون هماهنگی دارد و ظرف با مظهر کمال مناسبت را:

بانگ بلند دلکش ناقوس / در خلوت سحر / بشکافته است خرمن خاکستر هوا / وز راه هر شکافته با زخمه‌های خود / دیوارهای سرد سحر را هر لحظه می‌درد / مانند مرغ ابر / کاندن فضای خامش مرداب‌های دور / آزاد می‌پرد / او می‌پرد به هر دم با نکته‌ای که در / طنین او به‌جاست

در این منظومه و در سایر آثارش پیوند او را با ادبیات کلاسیک و با ساختار پر قدرت و به قول دکتر مهدی حمیدی شیرازی که از دشمنان قسم خورده نیما بود «پیکره پولادین شعر پارسی« را کاملاً حس می‌کنیم.

او با سنت‌های پوسیده دست و پاگیر و تکراری و عقب‌افتاده شعر و نظم پارسی مبارزه کرد، اما سنت‌های معقول پاک و پویای شعر را می‌ستود و در حفظ آن کوشش داشت. در همین شعر ناقوس می‌گوید:

دینگ دانگ / دم به دم راهی به زندگی است / از مطلع وجود / تا مطرح عدم / می‌بینیم که شعر او دنباله طبیعی شعری است که از نفس «آهوی کوهی« گرم شده و تا زندگی هست دوام و قوام دارد.

نیما شاعر پرکاری بود و بنا به گفته دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که در زمان شاعری‌اش از شاگردان و پیروانش بود: «همیشه مشغول شعر گفتن بود. گویی اشتغال دیگری نداشت... همیشه مداد و کاغذش پهلویش بود و شعر یادداشت می‌کرد.

به من می‌گفت گونی گونی شعر دارد...« (از کتاب روزها) نیما پیشاهنگ شعر نوی فارسی است. شعر دوره‌ای که دوره بازگشت ادبی به بن‌بست می‌رسد؛ شعر او احیای شعر پارسی است. می‌دانیم که دوره بازگشت رجعتی بود به سبک‌های متقدمان شعر تکرار مکررات، شعر صنعت و ظواهر کلام، شعر نظم و ظاهرسازی و ردیف کاری و نکته‌پردازی‌های بیهوده.

او برای شعر فارسی يك منجی بود. با همه احترامی که برای استاد بزرگوار و قصیده‌پرداز نیرومند دوران معاصر ملك‌الشعراى بهار قائم و نیز با همه علاقه تکریم‌آمیزی که به بانو پروین اعتصامی دارم، ولی باورم این است که آنها زبان زمان خود نبودند.

دانش عمیق و گسترده ادبی استاد بهار مانع از این می‌شد که از سطره شعر قدمایی خارج شود و منظرهای جدیدی را بیازماید.

همچنان که پروین هم با توجه به مطالعه‌ای که در شعر قدیم داشت و روحیه حساس و پر عطوفتش به میدان‌های جدید نیندیشید و همچنان راه گذشتگان را پیمود؛ شعر آنها گرته‌برداری از شعر قدما بود؛ منتها با بیانی دیگر و حال و هوایی جدید، اما شعر نیما، ریشه

در شعر کلاسیک داشت، ولی به طور کلی نو بود، چه در ظاهر و چه در باطن؛ چه از نظر قالب و چه از حیث محتوا.

او درختی سبز و خرم بود که به قول کارشناسان کشاورزی Breedist يك (اصلاح نژادگر) بود یعنی باغ را نگه داشت، اما درخت‌هایش را نوکاری کرد. از پتانسیل تولید زراعی این استفاده را کرد که محصولی سرسبز، خرم و پربار به وجود آورد؛ میوه‌هایی دل‌انگیز و آبدار به آیندگان هدیه نماید.

او در نامه‌ها و یادداشت‌ها و شعرهایش به هیچ شاعر متقدم یا حتی متأخری اهانت نکرد و کارهای آنها را مورد ناسپاسی قرار نداد. نجف دریا بندری ادیب و مترجم معاصر می‌گوید:

«؛نیمای آدمی است که سنت هزار ساله فرمالیسم شعر فارسی را کنار گذاشت و از جای دیگری شروع کرد. با این کار ساده، آن بت بزرگ را شکست، ولی کار دنیا طوری است که اغلب بت‌شکن‌ها خودشان مبدل به بت می‌شوند.«؛ ولی ما دیدیم که نیمای راه را به شکلی گشود که هر کس بتواند در آن وارد شده و تراحمی ایجاد نشود.

او گفت من مثل رودخانه‌ای هستم که از هر کجای آن می‌توان آب برداشت. دیدیم که در زمان خود او کسانی که الفبای شعر نو را از او یاد گرفته و بر اثر شجاعت انقلابی‌اش وارد در حیطه شعر دیگر شده بودند، او را متهم به مرتجع بودن و غیر پیشرو بودن می‌کردند. تندر کیا و غلامحسین غریب و جواهری از این گروه بودند. آنها می‌خواستند از شعر معنی‌زدایی کنند، هنجارشکن باشند.

اصول شعر را در هم بریزند و بلبشویی به وجود آورند که شعر از ناشر قابل تشخیص نباشد. مثل همین بلبشویی که اینک توسط به اصطلاح شاعران مکتب پست‌مدرنیسم، مرگ مؤلف، شعر دیگر، شعر سفید و... به وجود آمده.

نیمای دو سنگر می‌جنگید؛ یکی با کهنه‌گرایان و نگهبانان عصبی و غیور سنت‌های دیرینه شعر فارسی، قصیده‌سرایان و ناظران و مقلدان و اعضای ثابت و متعصب انجمن‌های ادبی بزرگ و کوچک که هیچ‌گونه تجاوزی را از حدود و ثغور شعر قدمایی نمی‌پذیرفتند و به خون نیمای یوشیج تشنه بودند؛ دیگری تندروان و سنت‌شکنان و کسانی که اسب را از نیمای گرفته، ولی می‌خواستند که در میدان‌های پرسنگلاخ و زمین‌های درشتناک جولان بدهند.

اگر او از اطراف خود بیمناک بود و به قول اخوان ثالث، کارد به کمر خود می‌بست، از ترس این دو گروه بود که در پی سنگسار او بودند، ولی او کار خود را کرد و راه خود را برد و راهی را به روی نسل بعد و نسل‌های بعد گشود که راهی روشن و خوش فرجام است.

پانوش:

1 - مهدی اخوان ثالث، بدعت‌ها و بدایع نیمای

سید محمود سجادی - شاعر و منتقد